

# اسلام و اندیشه سیاسی معاصر

محمد جواد صاحبی



از حق نباید گذشت که رساله‌های مستقل درباره سرشت دیکتاتوری، با بهره‌گیری از اندیشه‌های اندیشوران جدید، نخستین بار توسط کواکبی نوشته شده است. کواکبی در این اثر که به گفته خود وی در سال ۱۳۱۸ هـ. ق پایان یافته، سیاست را به عنوان یک علم مورد مطالعه قرار می‌دهد: «علمی بس گسترده که به مباحث دقیق و بسیار تقسیم می‌شود». او خود اذعان دارد که پیش از وی علمای سیاسی دیگری در این زمینه سخن رانده‌اند، اما حاصل پژوهش و اندیشه خویش را در قالب کتابهای تاریخی، اخلاقی، ادبی و حقوقی ذکر کرده‌اند و اثر مستقل و ویژه‌ای در این موضوع از خود به جای نگذاشته‌اند، مگر کتاب «جمهوری» و یا کتابهایی که در سیاست و اخلاق نگارش یافته است، مانند «کلیله و دمنه» و نوشته‌های غوریور بوس یونانی و کتابهای سیاسی و مذهبی همچون «نهج البلاغه» و کتاب «خراج».

همچنین می‌افزاید: در قرون میانه بجز آثار علمای مسلمان اثری در این باره مشاهده نمی‌شود، تنها دانشمندان اسلامی مانند رازی، طوسی، غزالی و علایی به این کار دست یافته‌اند. آنها این شیوه را از ایرانیان آموختند و گاه آن را با ادب آمیختند و از روش ادیبان عرب چونان معری و متنبی پیروی کردند، و با آن را به تاریخ آمیختند، مانند ابن بطوطه و ابن خلدون که این طریق را از مغربیان اقتباس کردند.<sup>(۱)</sup>

البته سخن کواکبی ناتمام است و نشانگر آن است که آگاهی کاملی از آثار پیشینیان خویش نداشته، زیرا دست کم در میان دانشوران مسلمان با دوروش دیگر آثار مستقلی در زمینه علم سیاست نگاشته شده که بسیار مهم و از آنچه که وی در این باره نقل کرده، پرفایده‌تر بوده‌اند:

نخست آثار فقهی - سیاسی، یعنی آن دسته از کتابها که مسایل سیاسی را با احکام شرعی موافق می‌سازند و آنها را توأمان می‌گردانند، مانند: «السیاسة الشرعية» تألیف ابن تیمیة، «معالم القرية فی احکام الحسبة»، نوشته ابن اخوة، «سلوک الملوك» اثر روزبهان خنجی، «احکام السلطانية» نوشته ابن فراء و کتاب دیگری با همین نام از ماوردی و .... دسته دیگر آثاری هستند که فیلسوفان مسلمان آفریده‌اند و تحت عنوان حکمت عملی، دانش سیاسی را همچون دیگر علوم عقلی بررسی کرده‌اند و در این میان آثار فیلسوف بزرگ اسلامی ابونصر فارابی از دیگران مشهورتر است. کتابهای «آراء اهل المدينة الفاضله» و «سیاسة المدینة» از بهترین و مهمترین آثار درباره فلسفه سیاسی هستند.

کواکبی می‌نویسد: «دانشمندان اروپا در قرون جدید این علم را گسترش داده‌اند و کتابهای بسیاری در این زمینه تألیف کرده و هر مبحثی را از مبحث دیگر جدا نموده‌اند، مانند: سیاست عمومی، سیاست داخلی، سیاست خارجی، سیاست اداری، سیاست اقتصادی، سیاست حقوقی و... و هر یک از اینها را باز به بابهای چندگانه و اصول و فروعی تقسیم کرده‌اند. همزمان با اینان، دانشوران شرق و بویژه ترکها نیز از کوشش باز نایستادند و آثار مستقل و یا آمیخته‌ای به

هر حال دست کمی از آثار متفکران ترک و عرب که کواکبی به آنها اشاره می‌کند، نداشته‌اند، گذشته از آثاری که در جنگهای ایران و روس و پس از آن در برخورد با توطئه‌های سیاستهای خارجی، و کج رفتاریها و ستمگریها و فساد استبداد داخلی توسط عالمان دینی در این سرزمین نگارش یافته<sup>(۲)</sup> و درباره سیاست و شیوه مملکت‌داری و اصلاح نظام سیاسی و اجتماعی به اظهار نظر پرداخته‌اند.

## استبداد در جامعه اسلامی

به هر حال، کواکبی برای روشن کردن اذهان، مسلمانان عرب رساله «طایب الاستبداد و مضارع الاستبعاد» را می‌نگارد و این موضوعات را بررسی می‌کند:

- حقیقت درد مشرق و دواي آن چیست؟

او مشکل بزرگ مردم مشرق را حاکمیت استبداد می‌داند، از این رو نخست به تعریف استبداد می‌پردازد و برای آن دو معنی لغوی و اصطلاحی بیان می‌کند، او می‌نویسد: «استبداد در لغت آن است که شخصی در کاری که شایسته مشورت است بر رأی خویش بسنده کند، ولی این واژه وقتی به طور مطلق ذکر شود، استبداد فرمانروایان از آن برداشت می‌شود، اما در اصطلاح اهل سیاست مراد از استبداد، تصرف یک فرد و یا یک گروه در حقوق ملت است بدون ترس از بازخواست. وی استبداد را صفت حکمرانی می‌داند مطلق العنان که در امور رعیت به خواسته خود عمل می‌کند و ترسی از حساب و عقاب ندارد.

منشا استبداد از آن روست که فرمانروا مکلف نیست تصرفات خویش را با شریعت یا با قانون و یا با اراده مکلف همساز نماید»<sup>(۵)</sup>

کواکبی از آن دسته مصلحانی نیست که به اصلاح ظاهر و صورت نظامهای سیاسی قانع باشد و به لفظ مشروطه و یا جمهوری بسنده کند. می‌دانیم که بسیاری از تجددخواهان سرزمینهای اسلامی به پیروی از سیستمهای دموکراسی اروپایی به ستایش از شکل و قالب آنها پرداخته بودند، اما او می‌گوید: «همان گونه که سلطنت و فرمانروایی فرد مطلق العنانی که حکومت را به صورت موروثی و یا با غلبه به دست آورده به استبدادی متصف می‌شود، حکمرانی را که حکومت او به ظاهر مقیده است و با انتخاب و یا به ارث سلطنت یافته نیز ممکن است دربرگیرد، زیرا تنها شریک بودن مردم در رأی دادن و برگزیدن، دفع استبداد نمی‌کند، و چه بسا که حکمرانی یک گروه، از حکومت یک نفر سخت‌تر و زیانبارتر باشد. بنابراین، سلطنت مشروطه که قوه قانونگذاری را از قوه مجریه جدا می‌کند تا هنگامی که مجریان را در برابر قانونگذاران مسؤول نگرداند، نمی‌تواند استبداد را از میان بردارد»<sup>(۶)</sup> به همین سبب می‌افزاید: «سلطنت از هر قسمی که باشد از وصف استبداد بیرون نمی‌رود، مگر آنکه تحت مراقبت شدید و محاسبه بی‌مسامحه باشد. آن گونه که در صدر اسلام در زمان حکومت عثمان و یا در فرانسه عصر کنونی در برخی موارد عمل کردند. حتی هر حکومت عادلانه‌ای اگر از مسؤولیت و مؤاخذه نهراسد،

وجود آوردند، مانند احمد جودت پاشا، کمال بیگ، سلیمان پاشا و حسن فهمی. اما در میان عربها، آثار اندکی در این رشته نوشته شده که از آن جمله کسی را قابل ذکر نمی‌شناسیم، مگر این چند تن: رفاعة بک، خیرالدین پاشای تونسسی، احمد فارس، سلیم بستانی و مبعوث مدنی»<sup>(۷)</sup>

جای شگفتی است که کواکبی سخنی از آثار سید جمال‌الدین اسدآبادی و محمد عبده به میان نمی‌آورد، با آنکه تقریباً معاصر آن دو می‌باشد. دیگر آنکه در همان عصر و حتی کمی پیشتر، نویسندگان و اندیشمندان ایرانی رساله‌های بسیاری درباره مباحث سیاسی نگاشته بودند که آثار میرزا ملکم خان، عبدالرحیم طالب اف<sup>(۸)</sup> در آن شمار است.

البته گرچه آثار این دو، ترجمه گونه‌ای از اندیشه‌های اندیشوران سده‌های جدید اروپا بود که با ادب و فرهنگ ایرانی آمیخته و پرورده شده بود، ولی به

جامه استبداد می‌پوشد، زیرا قدرت و نادانی ملت او را آرام آرام به این مسیر رهنمون می‌سازد» (۷). وی معتقد است که زمامداران مغرب زمین در عصر پس از انقلاب نیز از خوی استبداد برخوردارند، ولی آگاهی مردمان آن دیار مانع از به کارگیری دیکتاتوری آنان شده است.

کواکبی با بهره‌گیری از انسان‌شناسی اسلام دریافته است که اگر عوامل بازدارنده درونی مانند ایمان و تقوا و یا عوامل بیرونی چون قانون و نظارت عمومی وجود نداشته باشد، نفس سرکش بشری ممکن است انسان فرهیخته را نیز وادار به خودسری و ستم‌گستری کند و از این رو در کارهای مربوط به مردم به اراده خویش حکومت نماید، نه به اراده مردم و با هوای نفس خود حکم کند در میان ایشان، نه به قانون شریعت، و چون خود آگاهی دارد که غاصب و متعدی است، ناچار پاشنه پای خویش برده‌مان میلیون‌ها نفوس گذارد که دهان ایشان بسته ماند و سخن گفتن از روی حق یا مطالبه حق نتوانند» (۸).

امروز بر کسی که از تاریخ سیاسی و اجتماعی کشورهای اسلامی آگاهی دارد پوشیده نیست که خیزشها و نهضت‌های خونین بسیاری به سقوط نظام‌های کهنه و تأسیس نظام‌های نو انجامیده، ولی بر اثر عدم آگاهی عمیق مردم آن حرکتها دوباره به استبداد و عنان گسیختگی انجامیده است. تجربه انقلابها و خیزشهای مردم الجزایر، مصر و اندونزی نشان می‌دهد که چگونه حکومتگرانی فاسد و هوسران میراث‌خوار گذشتگان شدند.

کواکبی بر آن است که برای پیشگیری از ابتلا به استبداد، مردم باید استبداد ناپذیر شوند، یعنی استعداد مبارزه با شر و بدی را در همه شرایط در خود بپرورند.

### استبداد دینی

کواکبی می‌گوید: «نویسندگان اروپایی بر این باورند که استبداد سیاسی از استبداد دینی برمی‌خیزد و گروه اندکی از آنان می‌گویند اگر استبداد دینی مولد استبداد سیاسی نباشد، دست کم با هم برادر و همسر بوده و به یکدیگر نیازمند می‌باشند و هر کدام دیگری را در خوار گردانیدن مردم یاری می‌رسانند، زیرا اولی بر دلها و دومی بر پیکرها حکومت می‌کند» (۹).

کواکبی این را اهمیتی بر تورات و انجیل واقعی می‌داند، زیرا به نظر او آنچه که اربابان کلیسا افزوده‌اند و یا در قول و عمل نشان می‌دهند با حقیقت آموزه‌های موسی و عیسی (ع) تفاوت دارد.

او بویژه قرآن را از این اتهام مبرا می‌داند، اما تا حدودی نیز به این افراد حق می‌دهد که چنین دآوری کنند، زیرا قضاوت این افراد نسبت به کردار و گفتار و واقعیت‌های تلخ جامعه مذهبی است، نه جوهر دین مردم، کشیشان و روحانیان و پیروان آیینها را می‌بینند و آنها را ملاک سنجش قرار می‌دهند نه حقیقت دین را.

کواکبی می‌گوید: «دو استبداد دینی و سیاسی همکار یکدیگرند و مردم را به جایی می‌کشاند که حاکم ستمکار را همچون خدای معبود تعظیم و عبادت کنند و همین کنش در امتهای پیشین سبب شده بود که مستبدان متناسب با استعداد ذهن و فهم رعیت، ادعای الوهیت نمایند. در نظر وی از میان رفتن یکی از دو استبداد نابودی آن دیگری را در پی دارد.

بنابراین، بسیار اتفاق افتاده است که مستبدانی سخن از دین گفته، یا به ترویج افکار و عقایدی به نام دین پرداخته‌اند؛ زیرا آن را بهترین وسیله برای تحمیل خواسته‌های خود می‌دانسته‌اند. وی همچنین به تحریف ادیان الهی از این رهگذر اشاره می‌کند و روشن می‌سازد که چگونه مسیحیان تعبیر پدر و پسر را که انجیل به عنوان مجاز نسبت به خدا و عیسی به کار برده، حقیقتی تلقی کرده و آیین توحیدی عیسوی را به شرک آلوده‌اند.

به عقیده وی، جباران مستبد ترویج این اندیشه را

برای اغراض خویش سودمند می‌دانسته‌اند، نیز از نظر او، برخی از مسلمانان با تفاسیر و برداشتهای نادرستی که مفاهیم اسلامی چون قضا و قدر داشته‌اند، از مسیر توحید جدا شده و این اندیشه اصلاح‌گرانه را وسیله افساد جامعه ساخته‌اند» (۱۰).

در حالی که توحید یا ایمان به یگانگی خداوند، زیربنای عقاید پیروان ادیان آسمانی است، مصلحان دینی بر این باورند که اگر توحید به مفهوم درست آن درک و به کار گرفته شود، اصلاح همه امور فرهنگی، اجتماعی و سیاسی را در بردارد؛ زیرا کلمه «لااله الا الله» به عنوان نخستین شعار توحید، خود روشنگر این معناست. بنابراین، باور این شعار در بردارنده دو مرحله متضاد و نفی و اثبات است؛ نفی پرستش و سلطه و حاکمیت همه خدایان ساختگی (اله‌ها و الهه‌ها) و در برابر، پذیرش ذات یکتای بی‌همتا به عنوان خالق و مالک و حاکم و مدیر و مدبر همه هستی از روشن‌ترین مفاهیمی است که از این شعار مقدس به دست می‌آید.

نفی و زدودن همه چیزهایی که بر قلب و روح انسان سلطه دارند، به عنوان بزرگترین موانع رشد و تکامل انسان، زمینه‌ساز ذهنی، فکری و فرهنگی پراهمیتی است برای پذیرش نظام اعتقادی و اجتماعی‌ای که در آن جز کمال و جمال مطلق حاکمیت ندارد» (۱۱).

از این رو کواکبی مانند دیگر اندیشوران اصلاح‌طلب مسلمان در عصر جدید به اهمیت عنصر توحید تأکید می‌ورزند، به همین سبب می‌گوید: «نبی اکرم - علیه افضل الصلوة والسلام - مدت ده سال با مشکلات فراوان مردم را فقط به توحید دعوت کرد و امت خویش را موحد نامید. خداوند یک چهارم قرآن کریم را درباره توحید نازل فرمود و دین خود را بر کلمه لااله الا الله بنیان نهاد و این کلمه را بخاطر حکمتی بهترین ذکرها شمرده، برای اینکه یک مسلمان وقتی در ایمان خویش زاسخ شد باید همیشه شریک را از فکر خود بزداید» (۱۲).

کواکبی معتقد بود که توحید اسلام اگر درست فهمیده شود و مردم مفهوم حقیقی کلمه توحید یعنی لااله الا الله را درک کنند به استوارترین سنگرهای ضد استبدادی دست می‌یابند، زیرا با این برداشت هیچ کس و هیچ چیز را معبود خویش نمی‌شمارند و در برابر غیر خدا، هرگز کرنش نمی‌کنند.

از این رو بر این باور بود که: «توحید در هر ملتی منتشر گشت زنجیر اسیری را درهم شکست و از آن زمان مسلمانان گرفتار اسارتی شدند که کفران نعمت و ظلم به نفس و دیگران در ایشان شیوع یافت» (۱۳).

کواکبی باور دارد که مذهب اسلام نخست با حکمت و عزم بنای شرک را بکلی منهدم ساخته و قواعد آزادی سیاسی را که میانه قانون دمکراسی و آریستوکراسی است، استوار ساخته و اساس آن را بر توحید نهاده و سلطنتی همچون سلطنت خلفای راشدین به ظهور آورده که تاکنون روزگار مانند آن در میان آدمیان نیاورده است.

شاید این تحلیل از سیستم سیاسی اسلام که مرز میان دمکراسی و آریستوکراسی است، برای نخستین بار توسط کواکبی مطرح شده باشد.

کواکبی حکومت خلفای راشدین را حتی در تاریخ اسلام بی‌نظیر می‌داند، مگر حکومت افراد نادری چون **عمر بن عبدالعزیز**، **مهتدی عباسی** و **نورالدین شهید** را که به عدالت و داوری مشهور بوده‌اند.

کواکبی علت توفیق خلفای راشدین را فهمیدن قرآن و عمل به دستورات آن می‌داند و ثمرات آن را مساوات و همدلی با مستضعفان، اتحاد، شفقت و برادری در میان مسلمانان، همکاری و همیاری اجتماعی مؤمنان می‌شمارد.

آنگاه از آموزه‌های قرآن درباره عدل و مساوات و ناسازگاری تعلیمات آن با استبداد شواهدی بیان می‌کند، بویژه آیاتی که امیران را امر به مشورت کرده

است، سپس می‌نویسد:

«پس هویدا شد که نظام اسلامی بر اساس اصول دمکراسی، یعنی همگانی و شوراوی آریستوکراسی یعنی هیأت بزرگان بنا نهاده شد» (۱۴).

کواکبی با این توصیف که اسلام شریعت آسان‌گیر و ساده است، سختگیرها و تفسیرهای ناروای اسلام را بر خاسته از نادانی و ستمگری می‌داند.

از نگاه او آنچه به نام اسلام در جامعه حضور دارد، قابل پیروی و فهم و عمل نیست و چندان با روح و فطرت بشری ناسازگار است که کسی جرأت تبلیغ آن را ندارد، و در واقع چنین دریافت و برداشتی از دین، از پویایی و اصلاح جامعه سترون و فاقد عناصر سازنده‌ای چون امر به معروف و نهی از منکر است.

او می‌نویسد: «برخی از عالمان و روحانیان بی‌تقوا و دنیادار با تقلید و اقتباس از راهبان و کاردینال‌های مسیحی برای خود امتیاز قابل‌شندند و گروهی از نادانان و ساده‌دلان را به ستایش و پرستش خویش واداشتند. اینان برای آنکه به ریاست خویش ادامه دهند، همانند کاهنان کاتولیک که فهم انجیل را در انحصار خود داشتند و یا همسان قسیسان یهود که در اخذ مسایل از تورات را مسدود ساختند، به کتاب تلمود تمسک جستند و خسوفات را در میان مردم گسترش دادند؛ بدعتها و پیرایه‌های ناروا به دین بستند و آن را زشت روی نمودند. به نظر کواکبی اینها جلو شناخت مردم را گرفته‌اند و مانع آشکار شدن جوهر دین و حقیقت قرآن شده‌اند، به گونه‌ای که معجزات کتاب خدا تاکنون بر پیروانش مکتوم مانده است» (۱۵).

### علوم جدید

جاذبه علوم جدید و تفاخر غربیان به عنوان کاشف و مخترع آن و تحقیر مسلمانان از سویی، و غیرت و تعصب دینی کواکبی از سویی دیگر سبب شده است که همانند بسیاری از متفکران مسلمان عصر خویش بر این نکته تأکید ورزد که:

«علم در گذر قرنهای اخیر حقایق و طبایعی کشف نموده که همه را به کاشفان و مخترعان اروپایی و آمریکایی نسبت داده، ولی چون در قرآن تدبیر شود، بیشتر آنها با صراحت و یا با اشارت در آن ذکر شده است» (۱۶).

از این رو او پاره‌ای از فرضیات و کشفیات علمی را یادآور می‌شود و دسته‌ای از آیات قرآن را برای آنها شاهد می‌آورد.

روشن است که قرآن مجید متکفل قوانین جزئی علوم نیست، اما آفق وسیع را نشان می‌دهد و راه عروج به عالی‌ترین درجات علمی را باز می‌نماید، چه راهنمایی به آفق وسیع دانش بهتر از آنکه به همه عالمیان ندا در داده است: «والله خلقکم و ماتعلمون».

کوتاه نظران چنان می‌پندارند که مصنوعات امروزی چون ساخته دست انسانی است، مخلوق خدا نیست؛ ولی قرآن از پیش توجه داده که آنچه دست صنعت انسانی به وجود آورد، به دوسبب مخلوق خداست: نخست بدان سبب که محصول قدرتی است که خداوند در بشر به ودیعه گذاشته، دیگر از آن رو که آدمی به حواس و آثاری که در موجودات نهفته بوده است، پی برده و طریقه استفاده از آن را به دست آورده. پس ابداع از او نیست و خداوند است که «بدیع السموات و الارض» می‌باشد» (۱۷).

### استبداد و علم

به عقیده کواکبی تا زمانی که رعیت احمق نباشد و در تاریکی جهل و صحرای حیرت گمراه نشده باشد، بندگی وی و ستم بر او امکان ندارد؛ و چون علم نور است و خداوند نور را آشکار کننده و پر حرارت و نیرو دهنده آفریده، خیر را بر ملا و شر را رسوا می‌کند و در نفسها حرارت و درسرها غیرت به بار می‌آورد» (۱۸).

البته مستبد از هردانشی نمی‌هراسد بلکه از دانشی



بیم دارد که علم زندگانی بیاموزد؛ مانند حکمت نظری، فلسفه عقلی، حقوق امم، سیاست مدنی، تاریخ تحلیلی، خطابه ادبی و غیر اینها، از علوم که ابرهای جهل بردارد و آفتاب درخشان طالع نماید. مستبد از علمی می ترسد که عقلا را گسترش دهد و مردمان را آگاه سازد و به آنان بفهماند که انسان چیست، حقوق او کدام است؟ آیا او مغبون است، چگونه حقوق خویش را مطالبه نماید و چه سان آن را حفظ کند؟

مستبد از ناآگاهی مردم خوشحال می شود، زیرا بایهه گیری از نادانی و غفلت آنها مالهایشان را به غارت می برد و انسان چون خویش را تنگدست و نیازمند می بیند، برای ادامه زندگی او را ستایش می کند. حاکم مستبد می گوشت در میان مردمان اختلاف افکند و ایشان را به جان هم اندازد، تا برای تأمین امنیت و ایجاد نظم به تدبیر و سیاست وی افتخار کنند، و هنگامی که اموال آنها را بر باد می دهد، بگویند چه مرد گشاده دستی هستی، و چون کسی کشته شود و اعتنایی نکند، بگویند چه انسان رحیمی است.

اگر کسانی با ستم وی بستیزند، توسط همین مردم ناآگاه آنان را از میان بردارد، انگار که شورشیان ستمگر بوده اند. سرانجام عوام بخاطر ترسی که از نادانی ناشی می شود به دست خود همدیگر را می کشند، ولی چون جهل آنان برطرف شود، ترس ایشان از میان برود و وضع دگرگون شود و مستبد ناگزیر به خلاف طبع خویش امین و رئیس عادل گردد و از انتقام بهراسد و چون پدری بردبار از دوستی لذت ببرد.

در این هنگام زندگی پسندیده و گوارا شود، آسایش و آرامش و عزت و سعادت رخ بنماید و حاکم بیشتر از این وضع لذت ببرد، زیرا او در دوره استبداد در شمار بدبخت ترین مردمان بوده است، چنان که در آن زمان با بغض به وی می نگریستند و او به اندازه یک چشم به هم زدن از آنان ایمن نبود. تردیدی نیست که ترس مستبد از کینه رعیت افزون تر از هراس رعیت از اوست، زیرا ترس وی از روی آگاهی و انتقام به حق است، ولی ترس رعیت از روی زبونی موهومی است که از نادانی برخاسته. ترس او از بهر جان و ترس اینان از بهر نان است و هر چند که ظلم و بی اعتدالی مستبد فزونی گیرد، ترسش از مردم بیشتر می شود، تا جایی که از اطرافیان و خواص خویش بترسد و حتی از خیالات خود وحشت کند و چه بسا که فرجام کار مستبدان ضعیف القلب به دیوانگی انجامد (۱۹).

کواکبی می گوید: «چون بخواهند پیشینه استبداد و آزادی را در ملتی بررسی نمایند، واژه های آن قوم را مورد پژوهش قرار می دهند تا ببینند آیا مانند زبان فارسی الفاظ تعظیم و تملق آمیز در آن بسیار است یا همچون زبان عربی از این گونه واژگان تهی است».

کوتاه سخن آنکه استبداد و علم از اسمهای اضداد هستند و هر یک در مقام غلبه بر دیگری می باشند؛ به همین سبب میان آگاهان و استبدادگران همواره درگیری و مبارزه وجود داشته است.

## استبداد و بزرگی

کواکبی استبداد را ریشه همه فسادها می داند و فرجام آن را بد می شناساند.

او پس از بحث درباره آثار شوم استبداد و نقش آن در تباہ ساختن عقل و دین و علم، به این نکته می پردازد که «استبداد با بزرگی حقیقی نیز سازگاری ندارد و می گوشت تا آن را فاسد ساخته و مجد و عظمت دروغین را به جای آن نهد. مقصود وی از بزرگی، احراز مقام حب و احترام در دل های مردمان است و البته این خواسته ای طبیعی و شریف برای هر انسانی است» (۲۰).

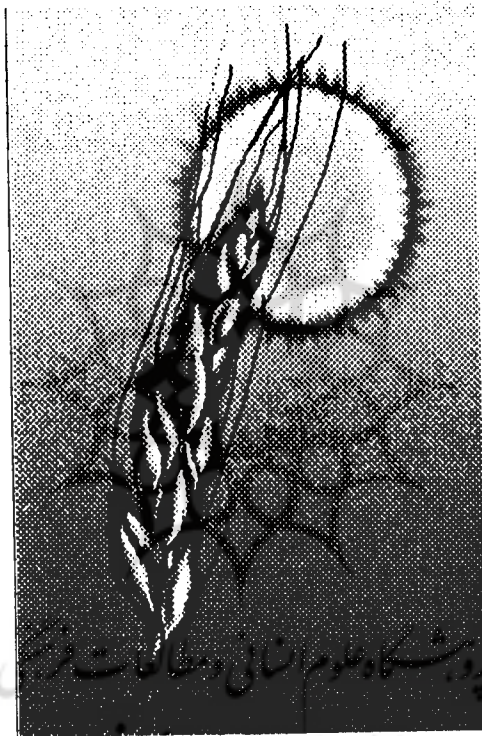
زیرا میل به کمال از فطرت آدمی سرچشمه می گیرد و هر فردی می گوشت تا واجد صفات و خصال برجسته باشد و این میل در آدمی آن اندازه شدید است که برخی می پرسند آیا حرص بر مجد و عظمت شدیدتر است یا حرص بر زندگانی؟

کواکبی خود حرص بر مجد و بزرگی را بر حرص

بر زندگانی ترجیح می دهد و آن را دارای لذتی روحانی می شمارد و نیز آن را نزدیک به لذت عبادت می داند و نزد حکیمان بالذات علم برابر، نزد امیران از لذت مالک شدن زمین و ماه افزون، و نزد فقیران از لذت توانگر شدن ناگهانی برتر می شمارد (۲۱).

از این رو نظر ابن خلدون را به نقد می کشد، زیرا ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود آزمندی در دنیا مداری را بر حرص در شرافتمندی و بزرگواری ترجیح می دهد و از امام حسین (ع) و ماندن وی - که مرگ شرافتمندانه را از زندگی ذلت بار برتر دانستند - انتقاد می کند و می نویسد:

«و اما صاحب دیگر، جز حسین، خواه آنان که در حجاز بودند و چه کسانی که در شام و عراق سکونت داشتند و با یزید همراه بودند و چه تابعان ایشان، همه عقیده داشتند که هر چند یزید فاسق است، قیام ضد وی روا نیست، چه در نتیجه چنین قیامی هرج و مرج و خونریزی پدید می آید و به همین سبب از این امر خودداری کردند و از حسین پیروی نکردند و در عین حال به عیب جویی هم نپرداختند و وی را به گناهی نسبت ندادند، زیرا حسین مجتهد بود و نیز پیشوای



مجتهدان بود، و نباید به تصور غلط کسانی را که به مخالفت با حسین برخاسته و از یاری وی دریغ کردند، گناهکار به شمار آورد؛ زیرا بیشتر ایشان از صحابه بودند و بایزید همراه بودند و به قیام ضد وی عقیده نداشتند» (۲۲).

و بدین گونه ابن خلدون غیرت دینی، بزرگ منشی و آزادی امام حسین (ع) را محکوم می کند و بی همتی و زبونی اشخاص عافیت طلب و دنیا پرست را توجیه می نماید؛ البته او کارهای یزید را هم مورد تأیید قرار نمی دهد و در باره او می نویسد:

«و نیز نباید تصور کرد که یزید هر چند فاسق بوده، ولی چون گروهی از صحابه پیامبر قیام ضد وی را جایز نشمرده اند، پس کارهایش نزد ایشان صحیح بوده است، بلکه باید دانست که فقیهان آن قسمت از کرده های خلیفه فاسق را نافذ می شمردند که مشروع باشد و یکی از شرایط جنگیدن با کسانی که ضد خلافت قیام می کنند، به عقیده ایشان این است که به فتوای امام عادل باشد و در مسأله ای که مورد بحث ماست امام عادل وجود ندارد. بنابراین جنگیدن امام حسین بایزید و نیز جنگیدن یزید با امام حسین هیچ یک جایز نیست» (۲۳).

البته ابن خلدون یزید را فاسق و عمل وی را محکوم

می کند، ولی از سوی عمل حسین (ع) و اصحاب او را از روی اجتهاد و موافق با حق می شمرد و از سوی دیگر سکوت و مخالفت برخی از صحابه را در برابر آن حضرت، از روی اجتهاد و موجه تلقی می کند.

کواکبی در پاسخ به این نظریه می نویسد: «ائمه اهل بیت - علیهم السلام - معذور بودند که جانهای خویش را به مهلکه می افکندند، چه ایشان همگی آزادگان و نیکوکاران بودند و طبعاً مرگ با عزت را بر زندگی ریاکارانه و با ذلت ترجیح می دادند. همان زندگی زبونی که ابن خلدون گرفتار آن بود و بزرگیهای آدمیان را در اقدام به خطر به خطا نسبت می داد و این بیان خویش را فراموش کرده که گفته اند: مرغان شکاری و وحشیان غیور از بچه آوردن در قفس اسارت ابا دارند، بلکه طبیعتی در ایشان وجود یافته که انتحار اختیار کنند، تا از قید ذلت رهایی یابند» (۲۴).

کواکبی بر این باور است که مجد جز از راه بذل مال و جان در راه اجتماع به دست نمی آید، که شرقی ها آن را فداکاری در راه خدا و دین، و غربی ها آن را فداکاری در راه انسانیت و وطن تعبیر کرده اند. خداوند نیز در قرآن هر کجا که از بندگان خواسته او را به بزرگی یاد کنند، پادای هم از بخششهای خویش نموده است.

کواکبی مجد و عظمت را به انواعی تقسیم می کند: «مجد کرم» که عبارت است از بخشیدن مال در راه مصلحت عامه، و این ضعیف ترین اقسام بزرگی می باشد، و دیگر «مجد غلبه» و آن عبارت است از نشر دانشهای سودمند در میان مردم، سوم «مجد نبالت» است که بذل جان در راه یاری رسانیدن به حق است و این برترین مرتبه مجد به شمار می آید.

کواکبی برای این گفته خویش مثالهایی از تاریخ آورده در برابر «مجد»، «تمجد»، یا بزرگی کاذب را قرار می دهد و آن عبارت است از اینکه انسان خود مستبد کوچکی باشد در کنف حمایت مستبدی بزرگتر. او بر این باور است که کسانی که دارای چنین خصلت و روحیه اند افرادی ضعیف النفس و فرومایه اند که توسط مستبد بزرگتر به کار گمارده شده اند، اینان دشمنان عدل و یاران ستمگرند و به اندک منصب و مرتبه ای فریفته می شوند، به گونه ای که برای خوشامد او به هر جنایتی دست می زنند و از آنجا که حکومت مستبد، استبداد را در همه فروع حکومت آشکار می سازد، استبداد از مستبد بزرگتر به پاسبانان و از پاسبانان به فراشان و از آنان به کناسان کوچک و خیابان می رسد و هر طبقه از اینان در جلب رضایت طبقه برتر خود کوشش می کند و از جلب محبت مردمان سر باز می زند، زیرا بزرگ نمایی در گروه خدمت و رضایت مستبد بزرگتر است، نه انجام کارهای نیک و کسب ارزشهای دینی و انسانی» (۲۵).

## استبداد با مال

کواکبی نابرابریهای اجتماعی را از آثار استبداد می داند. او به خلاف بسیاری از روشنفکران معتقد است تبعیض میان زنان و مردان شهرنشین - که نتیجه حاکمیت استبداد است - ستمی بزرگ بر مردان بوده است، زیرا این نابرابریها زنان را به گمان حفظ پاکدامنی و بی ظرافت به کارهای سهل و آداشته و کارهای سخت و شجاعت و کرم و فداکاری را از وظایف مردان به شمار آورده است و در نتیجه حاصل دسترنج ایشان را از روی ستمکاری میان زنان قسمت می کند.

آن دیگر نمونه های این نابرابری و ظلم، صرف ثروت زحمتکشان در میان رجال سیاسی، صاحبان صنایع تجملی، بازرگانان حریص، مختکران و ... است که بیش از یک درصد جمعیت نیستند. ولی او معتقد است که گرچه مال خوب و سودمند است، اما به آن شرط که با عدالت به دست آید و در راه درست مصرف شود.

همچنین می گوید: اسلام بنیانگذار عدالت اجتماعی است و بیش از دوقرن از ظهور آن نگذشته بود که در حوزه فرمانروایی مسلمانان بیابایی که به او صدقه دهند یافت نمی شد؛ زیرا اسلام حکومت

دموکراسی و عادلانه‌ای بنا نهاده بود که ملت‌های متمدن عالم از جمله اروپاییان در آرزوی آن به سر می‌بردند.

گرفتن زکات از ثروتمندان و تقسیم آن میان نیازمندان، مالکیت عمومی اراضی موات، وضع خراج بر زمینهایی که ملک عامه مسلمانان است، همه نشانگر آن است که مقررات اسلام در جهت پیشگیری از انباشته کردن ثروت وضع شده است، زیرا «جمع آمدن ثروت مفرط در دست یک فرد، تولید استبداد می‌کند». بنابراین، ثروت‌اندوزی از روی حرص قبیح شمرده شده و گرداوردن مال تنها به سه شرط جایز است:

- ۱- به طریق مشروع و حلال باشد.
- ۲- موجب تنگی معاش دیگران نشود.
- ۳- از اندازه نیاز تجاوز نکند.

کواکبی پس از هر شرط توضیحاتی می‌دهد و مثالهایی می‌آورد. او احتکار ضروریات، مزاحمت صنعتگران و کارگران ضعیف، گرفتن اموالی مانند چراگاهها و اراضی موات رابه قهر و غلبه- که شارع آنها را مباح شمرده- با ضوابط اسلامی سازگار نمی‌یابد و برای نمونه به ستمهای انگلیسی‌ها به مردم ایرلند اشاره می‌کند و تصاحب زمینهای ایرلند را توسط انگلیسی‌ها نقض آشکار حقوق انسانها می‌شمارد.

کواکبی آرای برخی اقتصاددانان را دربارهٔ ربا نقل می‌کند و ادعان می‌دارد که گرچه آن نظریه‌ها از حیث ترقی ثروت درست هستند، ولی با ارزشهای اخلاقی ناسازگاری دارند، زیرا مایه استواری استبداد داخلی و خارجی می‌شوند و نیز سبب بهره‌کشی از ناتوانان و ظلم بر آنان.

او بر این باور است که ثروت برخی افراد در سلطنت عادلانه نسبت به سلطنت مستبدانه زیانبارتر است، زیرا توانگران در سلطنت عادلانه امکانات مادی خویش را در فساد کردن اخلاق مردمان و از میان بردن مساوات و ایجاد استبداد صرف می‌کنند، اما توانگران سلطنت استبداد ثروت خویش را در نشان دادن شکوه و جلال و ترساندن مردم و بزرگ‌نمایی و عیش و عشرت به کار می‌گیرند. (۲۶)

## استبداد و اخلاق

کواکبی معتقد است استبداد خوی و اخلاق مردم را فاسد می‌کند، امیال طبیعی و اخلاق فاضله را تغییر می‌دهد، اراده و اعتماد به نفس را از افراد سلب می‌کند، عاطفه را می‌کشد، ریا و نفاق و بدگمانی را در جامعه زنده می‌نماید، ترس را غالب می‌گرداند، به گونه‌ای که همه را از شهادت به حق، افشای معایب، امر به معروف و نهی از منکر باز می‌دارد. از این رو ملت‌های آزاد از قید استبداد، آزادی خطابه و قلم را جاری ساخته و فقط تهمت و نسبت‌های زشت را استثنا کرده‌اند.

کواکبی می‌گوید: انبیاء- علیهم السلام- برای نجات بشر این راه و روش را برگزیدند که پیش از هر کار عقل‌های مردمان را گشودند تا کسی را بجز ذات خداوند تعظیم نکنند و جز فرمان او به فرمانی گردن نهند، پس از آن جهد ورزیدند تا عقلاً را به میادای حکمت نورانی نمایند و بفهمانند که چگونه اراده و آزادی فکر و عمل را کسب کنند و با این معنی قلعه‌های استبداد را ویران ساخته و سرچشمه فساد را مسدود نمودند.

حکمای سیاسی قدیم در بیمودن این راه از انبیاء- علیهم السلام- پیروی کردند، اما برخی از متأخرین غربی ملت را از «چاز چوبه» دین بیرون بردند و به وادی تربیت طبیعی کشاندند؛ به این گمان که نظم‌پذیری برای بشر امری فطری است.

اینها دین و استبداد را باهم برابر پنداشتند، در حالی که این گونه نیست؛ بویژه دربارهٔ اسلام که علم را آزاد و عمومی ساخت و به همه جا صادر کرد، چنان که از طریق اعراب مسلمان به اروپا منتقل شد و آنان را به شاهره ترقی هدایت کرد.

کواکبی روحیات شرقی‌ها و غربی‌ها را از هم

تمایز می‌داند؛ اروپاییان را مردمی مادی، انتقام‌جو خودخواه، حریص، در معامله سختگیر، و بی بهره از آموزه‌های مسیحیت شرقی، اما اهل مشرق را اهل ادب، رأفت قلب، برخوردار از سلطنت عشق، پایبند به وجدان و رحمت، متصف به سهل‌گیری و قناعت معرفی می‌کند. او معتقد است که شرقیان نیز باید آینده‌نگری و قاطعیت را پیشه خود سازند. (۲۷)

## استبداد و تربیت

کواکبی پس از بحث دربارهٔ استبداد و اخلاق، نقش استبداد در تربیت انسانها را بررسی می‌کند. او نخست به تحلیل استبداد انسان در این زمینه می‌پردازد و می‌گوید: «خداوند استبداد صلاح و فساد را در وجود آدمی آفریده است و او به حسب نوع تربیت می‌تواند برتر از فرشتگان و یا پست‌تر از شیاطین شود، ولی در آغاز تربیت پدر و مادر سبب به کارگیری استبداد وی در راه صلاح و فساد می‌شوند. پس از آن مریبان و آموزه‌های دینی در تربیت آدمی نقشی مهم را به عهده دارند، البته نقش همسر را نیز نمی‌توان فراموش کرد و سرانجام محیط و نظام اجتماعی و سیاسی است که جسم و روح او را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

او بر این عقیده است که سلطنت‌های منظم، تربیت مردم را پیش از زایش آنها در نظر دارند، بدین طریق که قوانین ازدواج را نیک وضع می‌کنند و پس از تولد بااستخدام قابله‌ها، و ابله‌کویان و پزشکان از آنها مراقبت می‌نمایند. برای کودکان سرراهی پرورشگاه تأسیس می‌کنند و به منظور آموزش مکتب و مدرسه دایر می‌سازند، و نیز در پی آن تماشاخانه‌ها، انجمن، کتابخانه و موزه برپا می‌دارند و مقررات حفظ آداب و حقوق را وضع می‌نمایند، و همچنین سنت‌های قومی و احساسات ملی را تقویت می‌سازند.

اما حکومت‌های استبدادی نه تنها هیچ گونه مراقبتی در تربیت و رشد انسان از خود نشان نمی‌دهند، بلکه همواره در فساد جسم و روح او می‌کوشند.

استبداد هم اخلاق را فاسد می‌کند و هم دین را، اخلاص را از بندگان و خلوص را از مذهب می‌ستاند؛ آنگاه که حکمت و سعادت فهمیده و به کار گرفته نشود نه نمازهایشان آنها را از منکر باز می‌دارد و نه روزه‌هایشان از بند هوای نفس می‌رهاند، همچنین برخی آموزه‌های مذهبی را از محتوای حقیقی تهی و دست‌آویزی برای تسلیت و آرامش و بی تفاوتی مسلمانان قرار می‌دهد.

کواکبی به نمونه‌ای از احادیث که مورد سوءاستفاده برخی از مسلمانها قرار گرفته اشاره می‌کند و با ذکر احادیث، کج فهمیهای آنان را می‌شناساند.

او می‌گوید: «افرادی که در نظام استبدادی به سر می‌برند، تحت تاثیر روحیات حکام و خواسته‌های آنان به لذت‌های زودگذر مادی همچون پرکردن شکم و تهی کردن شهوت بسنده می‌کنند و از لذت‌های روحانی مانند لذت دانش آموزی و بخشش مال، رفع نیازهای مومنان، تسخیر قلوب مردمان باز می‌مانند.

از سویی به شکل‌گیری شخصیت انسانها در حکومت‌های استبدادی اشاره می‌کند و کیفیت رشد و تربیت آنها را در این جوامع مورد بررسی قرار می‌دهد. در نگاه او ناگزیر انسان اسیر استبداد، ترسو، ظالم، حسود و بخیل بار می‌آید، در برابر قدرت مافوق خود متواضع و چاپلوس و ریاکار، در مقابل زبردست خود سختگیر و ستمکار و نسبت به همدریف خویش حسود و مکار می‌شود. (۲۸)

## رہایی از استبداد

کواکبی رهایی از استبداد را در گرو آگاهی مردم از حقوق اساسی و دانش سیاسی می‌داند، همچنین آشنایی با حقوق متقابل مردم و حکومت، برابری، عدالت، آزادی، شیوه سلطنت و اداره مملکت، وظایف دولت، حفظ امنیت عموم و قدرت قانون، چگونگی عدالت در قضاوت، نگاهبانی از دین و نژاد

و لغت، عادات و آداب و سنن ملی از روی حکمت. همچنین تقسیم کار و برقراری مالیات، شکل وضع قوانین و تفکیک قوای مملکت، گسترش علوم و معارف، زراعت و صنعت و تجارت و عمران و آبادی مملکت را ضروری می‌شمارد.

کواکبی این مباحث را به گونه‌ای پرسشی مطرح می‌سازد و به گونه‌ای تلویحی گاه بدان پاسخ می‌گوید، اما در برخی از موضوعات پاسخی روشن ارائه نمی‌کند. از جمله با آنکه به آمیختگی دین و سیاست معتقد است، ولی در پایان گویا تحت‌تاثیر واقعیت‌های موجود، موضعی دیگر اختیار می‌کند و از اینکه حکومت در امور دینی دخالت کند، واهمه دارد. او حفظ دین را وظیفه سلطنت می‌شمارد، اما دخالت سلطنت را در امر دین به صواب نمی‌بیند، زیرا می‌ترسد گروهی با نام مذهب به زجر و قهر متوسل شوند و حرمت دین دریده شود.

البته این سخن کواکبی بازتاب فساد و استبداد خلافت عثمانی بوده که از دین و شریعت پوششی برای ستم به ملت و غارت آنان می‌ساخته است.

به همین سبب دوباره به بحث تفریق در میان قدرتهای سیاسی، دینی و آموزشی می‌پردازد و می‌نویسد: «آیا جمع کردن در میان دو یا سه اقتدار در یک نفر روا باشد، یا باید هر وظیفه‌ای از سیاست و دین و تعلیم، مخصوص به یک نفر باشد تا به خوبی بدان قیام نماید؟ و نباید هر سه در یک نفر جمع آید، مبادا اقتدارش قوت گیرد». (۲۹)

دیگر آنکه از میان بردن استبداد و اصلاح حکومت را باید از دستگاه انتظار داشته باشند یا از خردمندان و بزرگان ملت. به عقیده او ملت تا امور زیر را در نیابد، مستحق آزادی نیستند:

نخست، ملتی که تمامی یا بیشترشان دردهای استبداد را احساس نکنند، مستحق آزادی نیستند.  
دوم آنکه در برابر استبداد به سختی مقاومت نکنند، بلکه با آن با ملایمت و به تدریج مبارزه نمایند.  
سوم آنکه واجب است پیش از مقاومت استبداد، تأمل نمایند تا استبداد را بر چه چیز بدل کنند که امور مختل نشود.

کواکبی در جایی دیگر نیز بر این نکته تأکید ورزیده، و البته این آینده‌نگری و دغدغه او نسبت به نظام جایگزین، وجه امتیاز وی از سایر مصلحان مسلمان است.

## پی نوشت:

۱- «طبیاع الاستبداد»، ص ۳۶.

۲- پیشین، ص ۳۶.

۳- منظور گزارش واقعیت است، نه درستی اندیشه و عمل افراد یاد شده، وگرنه این دو تن دارای کفرکریها و کزتابیهای فراوانی بوده‌اند که شایسته هیچ مسلمان اصلاح طلب نیست، بویژه ملوک خان که جزومه نفاق و تزویر و خیانت بوده و همچون دلالی به دنبال انجام معاملات سیاسی- اقتصادی، بین کشورهای اروپایی و ایران رفت و آمد می‌کرده.

۴- آقای ایرج افشار، در مقدمه کتاب «قانون قزوینی» برخی از آنها را نام برده است، همچنین آقای موسی نجفی نیز بشارت داده‌اند که کار گسترده‌تری را در این باره به سامان رسانیده‌اند. اما افزون بر اینها، دهها اثر بزرگ به صورت خطی در کتابخانه‌های ایران موجود است که حتی از نام و نشان آنها آگاهی درستی در دست اهل تحقیق نیست، تنها آگاهی‌هایی در کتاب «افکار اجتماعی و سیاسی اقتصادی در آثار منتشر نشده دوره قاجار» می‌توان یافت که البته مؤلفان تلاش فراوانی برای به دست دادن نتایج از پیش تعیین شده آن مبدول داشته‌اند و برای رسیدن به این مقصد گاه به بلاخی پرداخته‌اند.  
۵ تا ۱۰- «طبیاع الاستبداد»، صص ۴۲ تا ۵۰.

۱۱- بنگرید به مقاله نگارنده تحت عنوان «نقش اندیشه توحیدی در اصلاح اجتماعی»، کیهان اندیشه، شماره ۳۶.

۱۲- ام‌القری، ص ۱۰۲.

۱۳ تا ۱۶- «طبیاع الاستبداد»، صص ۷۷، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۶۴.

۱۷- «اعلام القرآن»، دکتر محمد خزایی، ص ۱۳.

۱۸ تا ۲۱- ر. ک: «طبیاع الاستبداد»، صص ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۸۱، ۸۲.

۲۲، ۲۳- «مقدمه ابن خلدون»، صص ۴۱۶، ۴۱۷.

۲۴ تا ۳۰- «طبیاع الاستبداد»، صص ۸۲، ۹۹، ۸۳، ۱۱۴، ۱۱۲، ۱۳۷، ۱۳۴، ۱۵۵، ۱۴۲، ۱۹۴، ۱۹۵.